

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که یک نظر اجمالی به مباحث اصول قبل از این که وارد خصوصیات بشویم یک نظر اجمالی راجع به تاریخ اصول بود و تعریفی که ممکن است و وظائفی که در اصول، راههایی که در اصول در طی این تاریخ مطرح شده بود و مباحثی که مطرح شده بود و من جمله بحثی را اضافه کردیم به طور کلی فضاهایی که در میان کلمات در این دوران هزار و دویست سال در مباحث اصولی مطرح شده است. پنج فضا را قبلاً متعرض شدیم، البته فضای کلامی که فضای پنجم بود در میان کتب اهل سنت و بعد هم در اصول به طور مطلق حتی بین شیعه قطعاً فوق العاده تاثیرگذار بود و هنوز هم هست، آن چه که فعلاً تغییری پیدا شده یک مقدار در اصول شیعه که تاثیرات فلسفی بیش از کلامی است تقریباً اما چون اهل سنت اصول جدیدی ندارند و آن چه که دارند از قدیم است در این جهت در اصول آنها تغییری نشده است، همان اصول قدیم است، هیچ فرقی با اصول قدیم ندارد اما در اصول شیعه در جدیدش تغییراتی پیدا شده است و لذا فضای ششم به اصطلاح فضای فلسفی است که همین طور که الان اشاره کردم این در کتب شیعه است. البته عرض شد و من جایی دیدم، حالا به عنوان تحقیق نمی توانم نام ببرم که اصولاً در حوزه های علمی سابق، در حوزه های دینی که همین فقه و اصول و کلام مطرح بود حتی مباحث منطقی مطرح نبود، چه برسد به مباحث فلسفی، می گویند اولین کسی که در حوزه های دینی مباحث منطقی را مطرح کرد و گذاشت که علمای دین هم در حوزه های دینی منطق بخوانند غزالی است، منسوب به ایشان است در اوائل قرن هفتم است، ادعا این طور شده. من فعلاً نسبت به این مطلب تحقیق خاصی ندارم. به هر حال آنچه که مسلم است این قطعی است ما در کلمات سید مرتضی و اصولین قدیم جایی از اصطلاحات فلسفی و حتی منطقی را نمی بینیم، شیخ طوسی و دیگران این اصطلاحات در آنجاها جایی ندارد، این مطلب درست است اما این که دقیقاً این زمان است یا نه. و بعد از این زمان هم تدریجاً می بینیم یعنی این اصطلاحات را حتی تالیفاتی در منطق مثل خود علامه رحمه الله می بینیم و عرض شد تا آن جایی که من خبر دارم در کتب فقهی ما اصطلاحات

فلسفی به کار برده شده همین کتاب ایضاح فخر المحققین پسر علامه است، دارد، اصطلاحات فلسفی را دارد به خلاف پدرش مثلاً مرحوم علامه قدس الله نفسه. ایشان هم دارد اما ایشان در فقه بیشتر به کار برده و زیاد دارد، دیگه آقایان مراجعه بکنند.

و در اصول شیعه متاخر این مطلب زیادتر شد یعنی مخصوصاً در این آونه اخیر مرحوم محقق اصفهانی و قبل از ایشان، اختصاص به ایشان ندارد. این همین طور تدریجاً در میان شیعه رشد کرد. حالا حد متوسطش که حداقلش اصطلاحات مثلاً ماهیت بشرط شیء، ماهیت بشرط لا، اصطلاحات که الی یومنا هذا رائج است یعنی اصطلاحات چیزی نیست که نباشد اما طرح مباحث معقولی و ربطش به اصول شدت و ضعف دارد، در کلمات مثل مرحوم محقق اصفهانی تا حد زیادی بیشتر از بقیه است. مرحوم محقق اصفهانی، ایشان ما شا الله کتابش پر است دیگه، حالا چون موضوعی را ایشان در بحث صحیح و اعم به مناسبتی این که مثلاً سعه ماهیت به چه لحاظ است و سعه وجود به چه لحاظ است یک بحثی را وارد شدند، اگر آقایان خواستند از این نهایت الدرایه ایشان صفحه ۱۰۱. وارد این بحث شدند که به حسب ظاهر هیچ ربطی هم به مباحث صحیح و اعم ندارد، یعنی نکته بحثی که در صحیح و اعم است به این نکته ای نیست که ایشان دارد.

تصادفاً مرحوم آقاضیا هم در مقالاتشان صفحه ۱۴۸ و ۱۵۰ به عنوان بلغنی، با این که آن کتاب در زمان ایشان چاپ شده بود. ممکن بود که از کتاب چاپ نقل بکنند، بلغنی عن بعضهم، همین در بحث صحیح و اعم اشاره ای به کلمات ایشان دارد، حدود دو صفحه، آخرش هم آقاضیا می گوید این کلمات محصلی ندارد إلا لمحض فساد اصاغر، یکمی تعبیر تندى هم مرحوم آقاضیا دارد، یک مقداری هم تند صحبت کرده، البته خب کتاب های دیگر هم مثل تهذیب الاصول این مباحث را رد کردند اما ایشان یک مقداری تندى کردند و متعارف آقاضیا نیست که متعرض کلمات مثل مرحوم آقا شیخ محمدحسین بشود تا آن جایی که من خبر دارم.

ایشان بر نائینی زیاد رد و اشکال دارد اما نسبت به آقاشیخ محمدحسین نه، و معاصر هم هستند. تصادفاً خیلی نزدیک به هم وفاتشان است، یک هفته، ۱۳۶۱ اول آقاضیا فوت می کند و بعد آقا شیخ محمد حسین، خیلی متقارب در وفات هستند.

.....

علی ای حال متأسفانه در این کتب متاخر نسبتاً این مباحث خیلی پر رنگ شده و طبیعتاً بعدی ها هم که بعد آمدند اضافه بر این که حالا در بحث اصول و تطبیقش در اصول آیا تطبیق می شود یا نمی شود اضافه بر او در خود مباحث معقولیش هم باز بحث کردند و گاهی هم خارج شدند، در بحث اجتماع امر و نهی، حالا غیر از این که بحث را طرف این عنوان بردند که ترکیب بین صلوٰه و غضب از قبیل ترکیب اتحادی است یا انضمامی؟ مرحوم آقای نائینی بعد روی بحث ترکیب بین جنس و فصل رفتند که این دیگه هیچ ربطی به اصول ندارد و ترکیب بین این دو تا اتحادی است. مرحوم آقاضیا اشکال می کند که ترکیب انضمامی است. با این که این بحث ها کلاً ربطی به اصول و فقه ندارد. حالا ترکیب بین جنس و فصل یا ماده و صورت انضمامی است یا اتحادی است. بحث را بردند روی عنوان ترکیب اتحادی و انضمامی و عرض کردم. این در اصول قدیم هم بود اما نه به این عنوان این طوری. در اصول قدیم هم بود که صلوٰه با غضب اتحاد ندارد یعنی یکی نیست، متعلق امر. در معالم هم دارد، متعلق امر و نهی یکی نیست، این از قدیم مطرح بود.

لکن بعدها به این رنگ و بوی فلسفه که آیا ترکیب اتحادی است یا انضمامی، متعرض شدند و ما عرض کردیم که اصلاً این سنخ مسائل کلاً ربطی به این قسمت ندارد، اشتباه نشود یعنی اصلاً بحث سر این جهت نیست که آیا ترکیب اتحادی است یا انضمامی.

اولاً می دانید که در باب خود غضب مشکل کارش این است که بین خود علمای اهل سنت، حتی بین شافعی و ابوحنیفه فما بعد إلی یومنا هذا و علمای شیعه در خود حقیقت غضب اختلاف دارند. این نیست که یک مفهوم واحدی باشد، حالا وارد آن بحث نمی شویم. آقایان اگر کتاب های غصبی که حتی از قدیم نوشته شده نگاه بکنید تا مثل صاحب جواهر. صاحب جواهر هم این بحث را دارد، دیگران هم دارند و یکی دو تا نیست. اولاً راجع به این که حقیقت غضب چیست در آن هم اختلاف دارند که بگوییم آن مفهوم با کدام بخش صلوٰه اتحاد ترکیبی دارد، عرض کردم اخیراً هم اشاره کردم مرحوم آقای خوئی ترکیب اتحادی را فقط در سجده دیدند، خب نظر معروف، البته در مکان غصبی، اما نسبت به لباس غصبی مطلق دیدند اما در مثل قرائت و رکوع و اینها ترکیب اتحادی ندیدند و انضمامی دیدند و لذا عرض کردیم نتیجه ای که گرفتند این بود که در مثل نماز میت نماز در زمین غصبی باید درست باشد چون سجده ندارد. آن وقت پس یک بحث راجع به غضب است.

بعد هم بعدی ها الان آمدند و اصلاً گفتند ما داعی نداریم دنبال غصب باشیم، ما عنوانی که داریم لا یحلّ التصرف فی مال امری مسلم إلا باذن صاحبه، ما احتیاج به غصب نداریم. هر نحوه تصرفی در ملک غیر بدون اجازه او نمی تواند. تصادفاً در این روایتی که از امیرالمومنین نقل شده در باب صلوٰه در غصب فیما تصلى و علی ما تصلى، یعنی لباس و مکان را یکی گرفتند. در این روایت با قطع نظر از سندش و مصدرش به اصطلاح مکان و لباس غصبی را یکی گرفتند.

آقایان آمدند بین لباس غصبی و مکان غصبی روی این جهت که مثلاً ترکیبشان اتحادی یا انضمامی است فرق گذاشتند. اولاً خب روشن شد که اولاً خود آن غصب نباشد عنوان دیگری هست که هست.

ثانیاً سابقاً هم عرض شد خود عبادات هم باز فرق می کند. فرض کنید حقیقت صوم امساک از اکل و شرب و کذاست، اما در حقیقت صوم امساک از دروغ و غیبت و اینها نخواهی، معذک عده ای هستند که دروغ و غیبت را مفطر صوم می دانند. در عامه هم هست، در روایت ما هم هست، الکذبة و الغیبة تفطران الصائم، علی ما بیالی در روایت ابی بصیر هم هست از سی سال قبل.

علی ای حال در روایات ما هم هست، حالا در غیبتش آقایان ملتزم نشدند. در کذب هم کذب علی الله و الرسول ملتزم شدند نه مطلق کذب لکن ما در میان اهل سنت مطلق داریم یعنی مثلاً غیبت و کذب در مثل وضو مبطل وضو نیست اما در مثل روزه هست پس این مطلب که ما بیاییم یک عنوانی را درست بکنیم که این عنوان عبادی با آن عنوان منهی عنه ترکیبش انضمامی است یا اتحادی است این هیچ ربطی ندارد.

اضف الی ذلک چند بار عرض کردم یک روایت داریم مال عمار ساباطی است که به هر حال روایت عمار ساباطی مشکل سند دارد، در آن جا هم معلوم می شود، حالا شما در وسائل نگاه بکنید عنوان دیگری زده. چون یک روایت دیگر هم است که من صام فلیصم سمعه و بصره هم داریم، فلیصم جوارجه و بصره. علی ای حال این عنوان را هم داریم.

در محلی ابن حزم فتوا می دهد، فتوای ایشان این است که دروغ و کذا موجب بطلان صوم می شود.

یکی از حضار: فإنهما یفطران.

آیت الله مددی: حالا عنوان را داریم.

اما فتوا بر این نیست. غرض این است که ما عناوین را، پس عبادات مختلف است. پس دقت بکنید این که حالا بگوییم ترکیب اتحادی یا انضمامی است این حل مشکل نمی کند. مضافا به این که عرض کردیم در بعضی از روایات و شاید بعضی از اقوال هم باشد. فعلا نمی توانم نسبت بدهم که حتی مثلا نظر به اجنبیه را در حال صلوٰه مثلا با این که ترکیبش انضمامی است مبطل می دانند. این به خاطر دلیل خاص است یعنی استظهار إن الصلوٰه تنهی عن الفحشا و المنکر پس با اتیان منکر و عمل حرام دیگه صلوٰه صدق نمی کند. این جور فهمیدند، إن الصلوٰه تنهی عن الفحشا و المنکر پس صدق نمی کند و عرض کردیم در این روایتی که ایشان دارد در یک ترکیب انضمامی خیلی بعید عن الذهن. معذک حکم به بطلان نماز کرده، خیلی عجیب است.

علی ای حال پس بنابراین دقت بکنید، مضافا به این که همان جهتی را که ما در اصول مطرح کردیم، حتی اگر ترکیب اتحادی باشد، فرض کنید آقای خوئی در سجده می گویند نماز یک حرکت وحدانی و عمل وحدانی است، هم موضوع حرمت بشود و هم موضوع وجوب باشد نمی شود. وحدانی من جمیع الجهات. اما این ها بحثشان این است که در قوانین خود حیثیاتی که در قوانین اخذ می شود یا در اعتبارات قانونی این حیثیات تقییدی هستند و حیثیات تقییدی معنایش این است که خود متحیث با حیثیت هر دو موضوع حکم اند. حالا صاحب کفایه تعدد العنوان یوجب تعدد، بحث تعدد العنوان نیست. بحث این است که در باب اعتبارات قانونی حیثیات تقییدی هستند. اگر حیثیات تقییدی شدند همین عمل وحدانی به عنوان صلوٰه مامور به است و همین عمل وحدانی به عنوان غضب منهی عنه است. اشکال ندارد. دو تا عنوان باشد. این که آقای خوئی فرمودند نمی شود عمل وحدانی دارای هم مصلحت باشد و هم مفسده. کرارا و مرارا عرض کردیم بحث مفسده و مصلحت را نمی شود مطرح کرد چون دقیقا از آن مطلع نیستیم. ما باشیم و ظاهر دلیل مصلحت قائم است به عنوان صلوتی. آنجا هم مفسده قائم به عنوان صلوتی است. آن جا هم مفسده به عنوان غضبی قائم است. حالا عمل وحدانی، این عمل وحدانی چون دو تا عنوان دارد به یک عنوان مصلحت باشد و به یک عنوان مفسده. چون آن ذات مصلحت برای ما کاملا روشن

نیست. حقیقت آن مفسده برای ما روشن نیست. نمی توانیم بگوییم چون عمل وحدانی است از جمیع جهات فقط دو حیثیت دارد این حتما یا دارای مصلحت است یا حتما دارای مفسده است چون آن مصلحت و مفسده روشن نشده است. مشکل کار در آن جاست.

پس بنابراین این راهی را که آقایان رفتند حالا ترکیب اتحادی باشد یا نباشد این راه ها به درد نمی خورد. عرض کردم عده ای از اصولین هم در این مسائل تمسک به دلیل لفظی کردند، اصلا ربطی به بحث اصول و ملازمات عقلیه و اصلا این بحث ها را کلا. این که می گویند شریعت مقدسه نهی از تصرف در مال غیر کرده است این نهی عام است. وقتی می گوید در مال غیر تصرف نکن إلا به اجازه یعنی آن جا راه نرو، یعنی آنجا غذا نخور، یعنی آن جا نخواب و یعنی آن جا نماز نخوان، اصلا توش هست که نماز نخوان. این احتیاج ندارد که ما به این ادله و ترکیب اتحادی است یا انضمامی است یا مصلحت دارد.

یکی از حضار: این حیثیات را قبول بکنیم که تقییدی است یا تعلیلی؟

آیت الله مددی: اولاً حیثیت در اعتبارات قانونی که تقییدی است، تعلیلی نیست.

احتیاج به این که ترکیب اتحادی است یا انضمامی نداریم. چون حیثیت مختلف است یکفیی. علی ای حال دقت بکنید چون اینها اعتباریات را به حقایق موجودات نمی کشند. نه این ربطی به آن عوالم ندارد. مضافاً عرض کردم امثال مثل اخباری های اهل سنت و ظاهری هایشان آنها قائلند که این وقتی گفت لا یجوز لاحد أن یتصرف فی مال اخیه إلا برضا منه و إلا باذنه، خب این لا یحل مطلق تصرف می گرفت. قیام و قعود و راه رفتن و خوابیدن و نماز خواندن. اصلاً احتیاج به این بحث ها کلاً نداریم. در مثل آنیه ذهب و فضه عرض کردم در مثل آنیه ذهب و فضه ابن حزم می گوید نهی عن آنیه، نهی یعنی مطلقاً، آب خوردن و منها وضو گرفتن. با این که طبق این تعریف ترکیبشان از اشد انواع است چون شما از ظرف طلا و نقره آب بر می دارید، وقتی که برداشتید این وضو نیست، برداشتن آب که وضو نیست. بله اگر خاک در ظرف طلا و فضه بود، حالا فرض کنید در انای طلا و فضه بود چون فرق بین وضو و تیمم این است که تیمم از همان لحظه ای که شما دست به زمین می زنید قصد تیمم بکنید. آب را از لحظه ای که دست به آب می زنید و آب بر می دارید قصد

وضو توش ندارد. آب را از لحظه ای که صورت را می شورید قصد وضو بکنید. خب می گوید شما چون آیه مبارکه این طور است فاغسلوا وجوهکم، امر به غسل خورده، پس اول وضو غسل است، از وقت شستن صورت.

اما در باب تیمم دارد آن تضرب بیدیک، از این فهمند که در باب تیمم نه از لحظه ای که مسح صورت می کند بلکه از لحظه ای که دست به زمین می زنید غسل ید. دقت کنید. اگر از لحظه ای که شما به زمین دست می زنید قصد تیمم بکنید خب الان زمین انایش غصبی است، از همان اول حرام است. اما اگر بحث غسل وجه است، اول وضو غسل وجه است شما آب را از انا برداشتید این تصرف در انا هست و بعد صورتتان را شستید، این وضو است. پس هیچ نحوه ترکیبی بین وضو و بین آئیه الذهب و الفضه نشد. این به لحاظ قاعده ای که هست.

یکی از حضار: این که آقای خوئی فقط در سجده اتحاد را می بیند علتش چه چیزی می تواند باشد؟

آیت الله مددی: دیگه ظاهرا اشاره کردم و وقت خیلی گذشته. عرض کردم ایشان می گوید چون ماهیت غسل با ماهیت رکوع و قرائت یکی نیست اما در سجده چون ایشان اعتماد جبهه علی الارض می داند. قیام را نمی داند چون قیام انتساب است، ربطی به زمین ندارد. علی ای حال این اشکال جدید نیست، خیال نکنید از زمان ترکیب انضمامی است، در معالم هم هست، از قدیم در اصول اهل سنت است. ذهنشان بیشتر روی فضای فلسفی رفته که ماهیات مرتبطند، این ربطی به این عوالم ندارد. ببینید شما در مثل آئیه غصبی هم آقای خوئی تصریح می کنند وضو درست است، چون می گوید لحظه ای که شما آب بر می دارید وضو نیست، به صورت می ریزید وضو هست و تصرف در ظرف است. آب مباح باشد ظرف غصبی است. اما آنی که ادعا می کند که وضو هم باطل است چون می گوید وقتی می گوید در ظرف غصبی تصرف نکن همه انحای تصرف حتی این تصرف و فروع دیگر هم دارد که حالا متعرض نمی شوم.

پس دقت بفرمایید نه این مسئله با ترکیب اتحادی و انضمامی درست می شود و نه این مسئله با آن خراب می شود، ربطی به این قسمت ندارد، آن می گوید وقتی گفت شما در زمین غصبی تصرف نکنید این خود بخود معنایش این است که نماز نخوانید. احتیاج به این نکات

ندارد. حالا می خواهد ترکیب اتحادی باشد یا انضمامی باشد. کاری به این نکته ندارد چه قسمتش انضمامی است و چه قسمتش اتحادی

است. این چه ربطی به این قسمت دارد؟

به هر حال آن چه را که الان می خواهم اجمالا عرض بکنم این فضای فلسفی و لا اقل از مصطلحات فلسفی هنوز در اصول ما وجود

دارد، البته در کتاب هایی مثل کتاب مرحوم حاج شیخ اصفهانی خیلی شدید است، در جای دیگه هم با درجات شدت و ضعف وجود دارد

آقایان مراجعه بکنند هست و ظاهرا انصافا ربطی نداشته باشد.

اصولا عرض کردیم زاویه بحث در اصول روی تنجز بوده، کاری به این بحث ها و عناوین ندارد. بحثی که در آن جا هست تنجز است

و آن تنجز هم جهات مختلفی دارد. عرض کردم نکاتش را. گاهی استنباط است و گاهی ظهور از لفظ است، گاهی اصول عملیه است و

ربطی به این بخش هایی که آقایان فرمودند ندارد.

بخش بعدی فضای هفتم فقه مقاصدی است، فضای مقاصد و ملاکات است، در میان اهل سنت این بخش در فقه خیلی پر رنگ است

کاملا، در میان اهل سنت پر رنگی این بخش بیشتر روی قیاس رفته، چون قیاس را حجت می دانند و این در فقهایشان و در اصولشان

زیاد است. در اصولشان فقه مقاصد خیلی زیاد است چون در فقه قائل به ملاکات شدند. عرض کردیم این بیشتر از اوائل قرن دوم و

مخصوصا در کوفه ظهور داشت، و در فقه اهل سنت کاملا تاثیرگذار بود و در فقه شیعه دقیقا به عکسش بود یعنی دقیقا سعی بر این

بود. حتی اگر بعضی از جاها می خواستند تمسک به یک اطلاق بکنند خیال می کردند این تمسک به اطلاق یک نوع اجتهاد و یک نوع

قیاس است، یک نوع رای است. یک روایتی در باب عبدالله ابن بکیر دارد که گفتم در روایت دارد إن کان بینهما زوجٌ فقال عبدالله ابن

بکیر سواء کان دخل بینهما زوجٌ أم لا، قلت هذا رایٌ و لا آخذ بالرای، این رای است، رای یعنی قیاس.

و حق هم با عبدالله ابن بکیر است. اطلاق است، قیاس نیست، خود این روایت احتیاج به شرح طولانی دارد. آقایان نوشتند در شرح حال

عبدالله ابن بکیر در کتب رجالی این مطلب را آوردند و تمسک به این کردند که ایشان قائل به رای بوده. خود آن مسئله تنقیح نشده.

خود آن مسئله باید در فقه تنقیح بشود و یک مسئله مغلقی است یعنی اصولا آن بحثی که در آن جا هست یک بحث خاصی است، بحث

سنگینی در فقه است و ما مفصل شاید یکی دو جلسه صحبت کردیم و این که ایشان در حقیقت تمسک به یک نوع اطلاق کرده است. این قدر در بین شیعه این مسئله رای و تحری است. آن وقت من عرض کردم این چیزی که الان معروف به انسداد و حجیت ظن شده است این در حقیقت بین خود عامه بوده، اشتباه نشود لکن ظن در اصطلاح آنها به این معنایی نیست که ما در مقابل شک و قطع گرفتیم، این بر اثر گذشت زمان و آمدن اصطلاحات منطق و فلسفه یونانی اصطلاح عوض شده است. در حقیقت آنی که در اول بود تحری بود یعنی اخذ به احرار، ظن در آن اصطلاح. مثلاً چون اینها یک تصویری داشتند که عده ای از احکام در کتاب و سنت نیامده است. آن وقت ما باید تحری بکنیم، یعنی ببینیم این موضوع با بقیه مواردی که در شریعت آمده با کدام نزدیک تر است. خوب دقت بکنید! بحث حصول ظن و قطع و اینها نبود. اینها ظن است اما نه این ظنی که ما داریم. این رجحان است.

در فقه اهل بیت این مقبول نبود یعنی مقدمه اش مقبول نبود، إلا ما من شیء إلا جری فیہ کتاباً أو سنۀ، آن مقدمه اش مقبول نبود. این همان مثالی که چند بار عرض کردم. این که مثلاً شرب خمر کرده بود حد شرب خمر در قرآن و در روایات نیست، اینها آمدند گفتند خیلی خب در قرآن حد سرقت هست، حد زنا هست، حد قذف هست، حد محارب هست، انسانی که شراب می خورد ممکن است نستجیر بالله زنا هم بکند. فرض کنید ۳۵ درصد، اما انسانی که شراب می خورد مثلاً فحاشی می کند و قذف می کند ۵۲ درصد، این درصدش بیش از بقیه بود. ممکن است آدمی که در درجه مستی باشد مال مردم هم بدزدد؛ البته دزدیدن و سرقت را در لغت عرب را به آن جا می گفتند که مخفیانه باشد، اگر علنی بود آن را غارت می گفتند، در دکان کسی می آمد و مال کسی را بر می داشت آن دیگه سرقت نبود. نتیجه مال دیگران را برداشتن یکی است، فرقی نمی کند. اگر مخفیانه بود سرقت می گفتند ولی اگر مخفیانه نبود و علنی بود غارت می گفتند. خب ممکن است در حال مستی این غارت که زیاد است. در دکان کسی برود و اموال کسی را بردارد، اینها آمدند گفتند آنی که بیشتر مثلاً یکی احتمالش ۳۵ درصد است، یکی ۴۰ درصد است، یکی ۵۵ درصد است، این احتمالش بیشتر است. آن غصب است و لذا این را ملحق به غصب می کنیم. دقت می کنید؟ اصلی که در اول بود به عنوان عمل به ظن و حجیت مظنه و ظن اصلاً این بود. تحری بود، در روایت ما هم تحری داریم، در باب قبله تحری داریم، این به این معنا اگر جهات مختلف ۳۶۰ درجه باشد یک

جهت احتمالش ولو پنج درصد بیش از بقیه جهات است، می گویند به همان طرف نماز بخوان. اگر مساوی شد یا به چهار جهت که گفته شده یا به سه جهت یا به قول ابن طاووس با قرعه به یک طرف نماز بخوان، حالا به هر حال وارد آن بحث نشویم.

ببینید بحث تحری بود، آنی که در ابتدا بود و این را شان فقیه می دانستند. سرش هم اخذ از آیه لیتفقوا فی الدین و لینذروا، این انذار بیان احکام بود، بعد از تفقه این فقیه حق داشت، فرض کنید مثلاً خمس ارباح مکاسب در روایات نیامده، آیا این را الحاقش به زکات تجارت بکنیم یا الحاقش بکنیم به رکاز که پیغمبر در سنتشان فرمود الركاز فیه الخمس، چون رکاز مالی است که ثابت است. رکز یعنی ثبت، چیزی که در یک جایی ثابت بشود اصطلاحاً رکاز است یا ملحقش بکنیم به غنائم که آیه مبارکه است و إلی آخره حالا وارد بحث نمی شویم. این بحثی را که مطرح می کردند این بود و می گفتند این فقیه است که می تواند ترجیح بدهد و اگر غیر فقیه باشد درست نیست.

ایشان می گوید با شواهدی که داریم با حد قذف نزدیک تر است چون اگر شرب خمر کرد زنا هم ممکن است.

یکی از حضار: نزدیک تر است اما این که این حکم همان را دارد.

آیت الله مددی: خب همین دیگه، ملحقش می کردند چون می گفتند نیامده. دارد که وقتی زمان عمر آوردند بحث کردند و گفتند در قرآن که نیامده است. این در روایت نیامده و از پیغمبر هم نقل نکردند این به این نحو و با این مقدمات. هدف از این مقدمات تحری بود، احراء این است. شایسته تر این است. هدف این بود. شبیه تنقیح مناطی که ما الان می گوئیم. به هر حال فقه مقاصد در میان اهل سنت رواج فراوانی دارد. در میان شیعه عرض کردم این قدر در اوائل مشکل بود که حتی اخذ به اطلاق را هم یک نوع رای می دانستند.

این که آقای بروجردی دارد که اخذ به عمومات و اطلاقات را رای، این مطلب درست است اما نه این که حالا همیشه بوده. در یک مدتی بود. حتی مرحوم شیخ طوسی در مقدمه کتاب مبسوط نگاه بکنید. ایشان می گوید این قدر مقید به الفاظ روایات هستند که حتی تغییر لفظ هم نمی دادند. مثلاً یلزمک ذلک بگویند یجب علیک. اصلاً یلزم را بگویند یجب. ایشان در مقدمه مبسوط دارد. می گوید این قدر مقیدند که حتی لفظ دیگر مقارن با آن را بکار نمی بردند.

.....

علی ای حال انصافا فقه مقاصد در آن حدی که آنها گفتند پیش ما صحیح نیست، در این حدی هم که بگوییم اخذ به اطلاقات و عمومات این هم جزء قیاس و رای است این هم انصافا درست نیست. این هم یک فضای کلی است که در اصول اهل سنت کاملا حاکم است. جهات مختلفی دارد. در فضای اصولی ما به خاطر نبودن قیاس و نبودن بحث های قیاس کلا مطرح نیست و ما غالبا الان این فقه مقاصد را با استحسان تعبیر می کنیم. عرض کردم استحسان معنای دیگری دارد. قیاس و استحسان.

یک نوع استحسان و این را اهل سنت در فقه دارند. فرض کنید همین کتاب طحاوی را نگاه می کردم. یک بحثی در باب نماز است که آدم می خواهد از نشستن به سجده برود و از قیام به رکوع برود الله اکبر را کامل بگوید، بعد تکبیر را کامل بگوید و بعد به رکوع یا سجود برود یا نه الله که گفت همین جور به رکوع یا سجود برود و ر را وقتی بگوید که به سجده رسیده است؟ البته در روایات ما متعارض است، نمی خواهم وارد بحث فقهی بشوم. دیدم بعضی از اهل سنت نوشتند و اما به حسب نظر خوب است که انسان جمیع حالاتش با ذکر خدا باشد پس خوب است که از همان لحظه ای که می خواهد سر از سجده بردارد بگوید الله اکبر و تا نشست رای اکبر را بگوید. خب این یک نوع استحسان صرف است. شاید در اصول تعبد شریعت به عکس است. مودب بنشیند استقرار پیدا بکند و بعد الله اکبر بگوید. ما بیایم. البته ایشان اثر را هم آورده و بعد به حسب نظر گفته. و این را دارند یعنی یکی دو تا نیستند. این کتاب را نگاه بکنید. و اما به حسب نظر مثلا می گوید بهتر این است. مستحب این باشد اما این استحباب را به نصوص یا به یک شواهد عامه از کتاب و سنت نمی کنند. یک برداشت شخصی خودش است. از همان لحظه ای که سرش را از سجده برمی دارد بگوید الله تا نشست بگوید اکبر. آن را در نشستن بگوید، در روایات ما معروف است و فتوا هم این طور است دیگه. وقتی نشست و استقرار پیدا کرد بگوید الله اکبر، از لحظه ای که سر بر می دارد نگوید. البته معارض هم داریم. حالا آیا حمل بر نافله می شود یا فریضه آن بحث دیگری است.

به هر حال بله گاهی اوقات در مقام ملاکات هست که حضرت وقتی در حال معراج در رکوع رفتند سبحان ربی العظیم گفتند. در همان حال معراج در سجده سبحان ربی گفتند. خب آن بحث دیگری است، آن یک ملاکات شرعی خاص خودش است. آن بحث دیگری است

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه - ۲۰۲۳/۰۱/۱۶ - ۱۴۰۱/۱۰/۲۶

موضوع: خارج اصول فقه - مباحث مقدماتی اصول

جلسه: ۵۸

صفحه ۱۲

اما این که ما ذوقاً بگوئیم بهتر است جمیع حالات انسان با ذکر خدا باشد از همان لحظه ای که سر از سجده بر می دارد الله را شروع بکند تا وقتی که نشست کل این مراحل با ذکر خدا باشد. خب این استحسان محض است، یک رای محضی است که ارزشی ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین